

بازاندیشی در علل و زمینه‌های تشکیل شورای مغان

علی سالاری شادی^۱
نیره دلیر^۲

چکیده

شورای مغان یکی از مشهورترین وقایع دوره نادری بود که بیشتر تصور شده برای تغییر سلطنت رقم خورد. اما در پشت صحنه، نادر اهداف چندگانه‌ای از جمله موروثی شدن سلطنت در خاندان او، عدم حمایت بزرگان و رؤسای طوایف از خاندان صفوی، تنظیم مناسبات داخلی با توجه به شرایط جدید و اتخاذ رویکرد سیاسی و مذهبی خاصی در قبال آن، مناسبات جدید و حل اختلاف قدیمی با حکومت عثمانی داشت. نکته مهم دیگر دعوت و حضور بخش‌هایی از مردم در شورای مغان بود که در ظاهر امر برای کسب مشورت فراخوانده شدند. تعدد و تکرر موارد مطرح و درهم‌تنیده در شورای مغان، به حدی است که مسئله کانونی و محوری آن در پرده ابهام قرار دارد. چرا نادر شورای مغان را تشکیل داد و غرض اصلی از برگزاری و نیز لزوم آن، چه بود؟ شاید در وهله نخست همان‌گونه که مکرر گفته‌اند هدف از برگزاری آن، انتقال حاکمیت از صفویه به نادر بود. این ادعا با قراین و شواهد تاریخی و رویه قدرت‌گیری و موقعیت نادر و موارد مطرح‌شده در شورای مغان سازگاری ندارد، بلکه به نظر می‌رسد موضوع مهم‌تری در این فرایند دخیل بود. از جمله نادر به قلمرو وسیع‌تری می‌اندیشید که با قلمرو صفویه متفاوت و بسیار وسیع‌تر از آن، و از نظر جمعیتی، بیشتر اهل سنت بودند. از دیگر سو، برگزاری آن در راستای تلاش نادر برای بازتعریفی جدید از تنظیم مناسبات پیچیده قدرت داخلی و خارجی بود که در نهایت با عوامل دیگر، مجموعه‌ای درهم‌تنیده ایجاد کرد که او را به تشکیل شورای مغان سوق داد.

کلیدواژه‌ها: نادر، شورای مغان، سیاست مذهبی، مردم، عثمانی.

Examining the Reasons for the Formation of the Mughan Council

Ali salariShadi¹

Nayere Dalir²

Abstract

During the reign of Nader Shah Afshar, one of the most notable events was the Mughan Council, which is believed to have altered the monarchy. Nader Shah, however, had many objectives, including securing the monarchy for his lineage, distancing himself from the nobles and clan leaders who supported the Safavid dynasty, modernizing internal affairs and taking a particular political and religious stance toward it, forging new alliances, and settling the long-standing dispute with the Ottoman empire. The participation of some of the people in the Mughan Council who were invited for consultation was another crucial factor. The Mughan Council has so many complex issues that its sheer volume obscures its main problem. Why did Nader Shah form the Mughan Council, and what was its primary purpose? What was the need to establish it? Conducting it first was to transfer Safavid's sovereignty to Nader. The historical facts, the process of acquiring power, the unusual circumstance, and the matters brought up before the Mughan Council are irreconcilable with this notion. This process has involved a more significant issue. Nader Shah aimed to expand his territory beyond the Safavid domain, which had a predominantly Sunni population. He also redefined the regulation of internal and external power relations, leading to establishment of the Mughan Council through a complex set of interrelated issues.

Keywords: Nader Shah, Mughan Council, Religious politics, People, Ottoman empire.

1. Associate Professor of the Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
(corresponding author) alisalarishadi@yahoo.com

2. Associate Professor, Research Institute of Humanities and Cultural Studies, Tehran, Iran
dalirNh@yahoo.com

مقدمه

قدرت‌گیری نادر از خراسان با توجه به تعدد مراکز قدرت با دشواری‌هایی آغاز شد که ناخواسته او را با یکی از بازماندگان صفویه به نام طهماسب دوم همراه گرداند. نادر فعالیتش را در خراسان به استقلال آغاز کرده بود، در ابتدا به کسی از جمله بازماندگان صفویه نه وابسته بود و نه تعهدی سپرده بود. اما در ادامه، نادر قلمرو وسیع‌تری با نیروهای اجتماعی فراوان و متعددی را در اختیار گرفت و به آن می‌اندیشید که الزامات خاصی را برای آن تعبیه نماید. لذا او قادر نبود تا رویه سلسله پیشین را به‌خصوص از نظر مذهبی و سیاست مذهبی در پیش گیرد. همچنین نادر اهداف بلندپروازانه‌ای از نظر توسعه‌طلبی ارضی داشت که تا حدی در تضاد با صفویه بود. از سویی نادر مطابق منطق رایج قدرت که حق با غلبه‌گر بود، به‌سهولت می‌توانست قدرت را به خود منتقل نماید. با وجود این، نادر تلاش کرد از رویه‌ای منحصربه‌فرد برای کسب سلطنت بهره‌گیرد و آن را در مراسمی هرچند صوری از طریق شورایی به دست گیرد. این رخداد با توجه به خاص بودگی‌اش و عدم انطباق با سنت سیاسی قدرت، این سؤال را پیش می‌آورد که چه ضرورت‌هایی نادر را واداشت تا چنین شورایی را برپا دارد؟ و چه تبعات اجتماعی و اهداف سیاسی از آن حاصل شد؟ آیا هدف اصلی فقط دست‌یابی به سلطنت بود؟ بی‌شک اهداف نادر فراتر از تغییر سلطنت بود چراکه این امر به‌صورت عملی از قبل حاصل شده بود. طرز تفکر نادر، نحوه قدرت‌گیری، مناسبات اجتماعی و وسعت قلمرو و تصور قلمرو وسیع‌تری، او را نیازمند راهکارهای نو و متفاوت با رویه و سیاست مذهبی صفویان کرد.

لذا پژوهش حاضر درصدد است تا شورای مغان را با توجه موارد فوق به بحث بگذارد. از منظر پیشینه تحقیق، درباره شورای مغان تحقیقات زیادی نوشته شده است که اشاره به آن‌ها سیاهه مفصلی خواهد شد چراکه بحث از شورای مغان با کلیت حاکمیت نادر پیوند دارد. با این حال، مینورسکی و پطروشفسکی به شکل کلی به نقد و رد آن پرداخته‌اند (مینورسکی، ۱۳۸۱: ۲۳-۲۴؛ پطروشفسکی، ۱۳۸۱: ۲۸۱-۲۸۳)، پیتز آوری تا حدی با رویکرد نقادانه به ذکر روایات مورخان افشاری توجه کرده است (آوری ۱۳۸۷: ۵۱-۵۲). لکه‌هات درباره شورای مغان نکات تحلیلی ندارد و بیشتر بر نوشته آبراهام کرتی و مروی

اتکا دارد (لکه‌هارت، ۱۳۳۱: ۱۳۹). همچنین اکسورثی با اتکا بر نوشته کرتی، بدون بیان نکته خاصی از آن یاد کرده است (اکسورثی، ۱۳۸۸: ۲۱۸). گذشته از این آثار، مقالات متعددی نیز از سیاست مذهبی نادر و به‌تبع آن شورای مغان یاد کرده‌اند. از جمله باید به مقاله شعبانی با عنوان «سیاست مذهبی نادر» اشاره کرد که به جوانب مختلف سیاست مذهبی نادر پرداخته و برای اثبات تشیع نادر کوشش بسزایی کرده است. او عدم توفیق شورای مغان را متوجه عثمانیان کرده است (شعبانی، ۱۳۴۹: ۱۱۳۲). همچنین باید از مقاله «رویکرد دینی نادر» اثر زهرا عبدی یاد نمود که حاوی نکاتی بدیع از شورای مغان است (عبدی، ۱۳۹۴: ۱۳۵). مقاله فاطمه اروجی با عنوان پژوهشی در «دین و سیاست مذهبی نادر» که در نوع خود محققانه و بر ابهامات شورای مغان انگشت نهاده است (اروجی، ۱۳۹۷: ۴۸). به‌رغم ارزشمندی پژوهش‌های فوق، باید خاطرنشان کرد که محققان مذکور در ضمن بحث سیاست مذهبی نادر به شورای مغان توجه کرده‌اند. اما پژوهش پیش رو، به‌صورت اختصاصی تمرکز خود را بر شورای مغان نهاده و آن را از منظر و رویکردی متفاوت، با تأکید بر چرایی، زمینه‌ها، اهداف، تبعات و مواردی دیگر که تاکنون مغفول مانده است، بررسی و تحلیل می‌کند.

۱. ارزیابی مناسبات نادر با طهماسب دوم: وبال گردن یا عامل توفیق؟

سقوط سلسله صفویه به‌گونه‌ای بود که سقوط اصلی و مرگ آن توسط محمود و تشریفات خاک‌سپاری آن را نادر طی مراحل انجام داد. نادر اول آن را به امانت گذاشت و سپس در شورای مغان به خاک سپرد. از این رو، فسایی می‌نویسد در نتیجه شورای مغان، حاکمیت صفوی به اسم و رسم خاتمه یافت (حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۱/۱۸۰). نادر ابتدا و بدون سابقه مناسبات خاصی با بقایای صفویان، گویا از ایادی ملک محمود سیستانی بود (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۴۷). ملک محمود به صفویان و بقایای آن‌ها از جمله طهماسب دوم اعتنایی نداشت (استرآبادی، ۴۰؛ حزین، ۱۳۳۲: ۷۷). نادر تلاشش را در خراسان مستقل آغاز کرد و درصدد ایجاد مناسبات با صفویانی چون شاهزاده طهماسب و دیگران نبود. عکس آن، این طهماسب بود که با فرستادن افرادی چون رضاقلی‌خان، محمدخان ترکمان و حسنعلی معیرالممالک درصدد جذب نادر برآمد (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۵۵، ۶۳، ۷۹). در این باره نباید به قصه‌گویی‌های هنوی اعتنا کرد (هنوی، ۱۳۷۷: ۲۱، ۲۳، ۲۴).

طهماسب تحت شرایطی به همراهی فتحعلی‌خان قاجار راهی خراسان شد. علت روی آوری فتحعلی‌خان و طهماسب به خراسان مبهم است و برخی آن را به‌خاطر دست‌یابی به ثروت آستان‌قدس دانسته‌اند (زرگری نژاد، ۱۳۹۵: ۱۵۸). اینکه شاید فتحعلی‌خان قاجار خود داعیه‌دار بود، تلاش ورزید تا طهماسب را از سر باز کند، چراکه وی را ناکارآمد همدم شکست می‌شمرد. احتمالاً به همین دلایل بود که فتحعلی‌خان نخواست طهماسب را در قلمروش نگه دارد و او را راهی خراسان کرد. حداقل دلیل آن است که قتل خان قاجار را به‌خاطر درخواست او برای ترک خراسان نوشته‌اند (استرآبادی، همان، ۷۹) که معلوم بود چندان امیدی به طهماسب نداشت.

همکاری و مناسبات نادر و طهماسب حداقل برای نادر بدون سابقه آغاز شد. در واقع این فتحعلی‌خان قاجار بود که طهماسب را در کاسه نادر گذاشت. این مناسبات از آغاز با قتل خان قاجار در فضایی مملو از سوءظن و اضطراب فرورفت. ورود طهماسب به خراسان برای نادر به‌سان شمشیر دولبه بود. همکاری در قتل خان قاجار و وجود دشمن مشترکی چون ملک محمود سسیستانی موجبات نزدیکی بیشتر آن دو شد. اما در ادامه شاید نادر متوجه شد ناخواسته طهماسب را وبال گردن خود کرده است لذا ناخرسندی‌های آن دو به یکدیگر در محیطی مملو از سوءظن رو به افزایش نهاد. آن دو، سودایی متفاوت و تقابل‌زا و ناسازگارانه داشتند. طهماسب مدتی از نادر گسست و به کردها پیوست و قضایای سبزوار، نیشابور و ... را ایجاد کرد (استرآبادی، همان، ۴۲-۴۳). او عادت خاصی به گسست و پیوست داشت. استرآبادی می‌نویسد: «شاه‌طهماسب که همیشه پای عزمش در راه بیراهی تیزرو و پیک خیالش در نشیب‌وفراز وادی ضلال در تکاپو بود،... از جناب نادری عذرخواه گشته، به جانب نیشابور شتافت» (همان، ۹۳-۹۴). از همان ابتدا قدرت در اختیار نادر بود، طهماسب همیشه با عذرخواهی کوتاه می‌آمد (همان، ۱۰۹). نادر نیز در قبال طهماسب همیشه در پی بهانه بود تا وی را خلع نماید. طهماسب در قضیه موسی دانکی ابدالی حاضر به همکاری برای مقابله با وی نشد و استمداد نادر را رد کرد. نادر نیز دستور داد که طهماسب از جمیع مهمات ملکی مسلوب‌الاختیار گردد (همان، ۱۰۷-۱۰۸). از این پس طهماسب تقریباً بی‌اختیار شد. اختلاف مهم دیگر، عجله طهماسب برای رسیدن به اصفهان بود که توقع داشت نادر به‌سرعت آن را برآورده سازد (همان، ۱۰۵-۱۰۶)، اما برای نادر خراسان مهم بود نه منویات طهماسب.

نادر پس از جذب افشارها و اکراد و کسب موفقیت‌هایی، در موقعیت برتری قرار گرفت، درحالی که طهماسب هیچ‌گاه موقعیتی نداشت. نادر دریافت طهماسب فاقد جایگاه و پایگاه است و همچنین اطرافیان نالایقی دارد که کارشان تفتین و فساد است (استرآبادی، ۹۳: مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۵۱). در مجموع حضور طهماسب کمکی به موقعیت نادر نکرد و حتی به معضلی تبدیل شد. گویا در این میان، برای طهماسب و اطرافیان او توقعی ایجاد شد که نادر باید وی را به سلطنت نشاند و نهایت به‌عنوان یک فرمانده محلی در پی کار خود برود. عکس آن، نادر از ابتدا هدفش به سلطنت نشاندن طهماسب نبود چراکه کامیابی‌های نادر ربطی به طهماسب نداشت، کما اینکه با عزل وی، نادر نه‌تنها دچار خلأ و نقصان قدرت نگردید بلکه از قدرت بیشتری هم برخوردار شد. هرچند برخی از منابع طرفدار صفوی و مخالف نادر مانند هاشم میرزا سلطان ادعا دارند که دلیل توفیق نادر آن بود که ابتدا (در همراهی با طهماسب) ماهیت درونی خود را برای کسب سلطنت پنهان کرد (هاشم سلطان، ۱۳۷۹: ۱۰۶-۱۰۷). این موارد که امروزه نیز مورد تأکید بعضی از محققان است، در واقع بازتاب نگرش منابع طرفدار صفویه است. حال اگر واقعا این‌گونه بود، شخص شاهزاده طهماسب با تمام وجود حضور داشت، پس چگونه در فراهم‌آوری نیرو و اقبال مردم ناکام می‌ماند و مرتب دچار شکست می‌شد؟

لذا نادر بدون کمک‌گرفتن از طهماسب یا تعهدسپاری به وی، مرحله‌به‌مرحله ضمن توسعه قدرتش، در پی دستاویز عزل وی بود تا این بار را از دوش بردارد. این بهانه را طهماسب به‌سهولت فراهم ساخت. او برای خروج از سایه نادر، دست به نبرد ناسنجیده و پرباختی با عثمانی زد که سود آن را نادر برد. نادر مترصد چنین فرصتی بود تا با تمسک به آن، طهماسب را عزل و پسر نوزادش عباس سوم را منصوب کند. جالب است که این عزل و نصب شگفت‌آور، واکنش و اعتراض خاصی در حمایت از طهماسب را موجب نشد. عزل طهماسب برای نادر به‌سهولت امکان یافت، و مشکل خاصی را برای وی ایجاد نکرد، اما انحلال قطعی صفویه و به‌خصوص اعلام سلطنت نادر به‌خاطر درهم‌تنیدگی آن با سایر مسائل، موجب شد تا نادر بعدها موضوع را به شورای مغان بکشانند.

نادر به‌هیچ‌وجه درصدد احیای صفویه نبود، چراکه نادر مستقل و در محیطی دور از

دستگاه و دربار صفویه، بدون آشنایی و یا دلبستگی خاصی به آن‌ها، کارش را شروع کرده بود. به‌راستی چرا باید نادر به صفویان دلبستگی و برای احیای آن‌ها تلاش نماید؟ درحالی‌که دیگرانی چون ملک محمود سیستانی و فتحعلی خان قاجار به‌صورت مستقل فارغ از صفویه در پی اهداف خود بودند. پطروشفسکی نیز می‌نویسد نادر به‌خوبی می‌دید که صفویه نه تنها قدرت را از دست داده است، بلکه دیگر در میان اکثر بزرگان فتوادل اعتباری ندارد (پطروشفسکی، همان، ۲۸۱). اما احتمالاً نادر این وضعیت عزل و نصب را عامدانه و تصنعی به‌خاطر مدعیان و رقیبان احتمالی که هرچند وجود چندانی نداشتند، دنباله‌دار کرد. او قطعاً افکار و چشم‌اندازی وسیع و متفاوت از صفویان در سر داشت. نادر به‌هیچ‌وجه خود را میراث‌دار صفوی نشمرده بلکه ادعای میراث‌داری بزرگ‌تری چون میراث تیمور که گاهی با تأکید بر وحدت تباری توأم بود، داشت (استرآبادی، همان، ۳۵-۳۶؛ مروی، ۱۳۶۴: ج ۱/ ۱۵، آوری، ۱۳۸۷: ۲۲، ۶۳).

۲. راز اصلی تشکیل شورای مغان: ترکیب اجتماعی، تنوع مذهبی و تصور چشم‌انداز قلمرو وسیع‌تر

ابتدا باید به‌اختصار خاطر نشان کرد که گاهی در مورد شورای مغان اصطلاح مغولی «قوریلته‌ای» به کار برده‌اند که احتمالاً تأکیدی دیگر بر تشبیه‌جویی نادر با فاتحانی چون تیمور و چنگیز باشد، پاره‌ای از منابع افشاری این اصطلاح را به کار برده‌اند، هرچند شیوع چندانی نیافت. از جمله مروی اصطلاح قوریلته‌ای را به کار نبرد (مروی، ۱۳۶۴: ۲/ ۴۴۶)، اما استرآبادی در دره نادری از «محفل‌آرای شورای کبری» یاد کرد (۳۶۹) و در *جهان‌نگشای* در یک موضع اصطلاح «قوریلته‌ای» و در موضعی دیگر «محفل‌آرای شورای کبری» را به کار برد (استرآبادی، ۳۴۶، ۳۶۹). با این حال شورای مغان تا حدی ماهیتی متفاوت از قوریلته‌ای مغولی داشت چراکه قوریلته‌ای مغولی برای انتخاب فرمان‌روا در میان چندین گزینه احتمالی بود و بیشتر خانواده ایلخانی - چنگیزی در آن نقش داشتند، درحالی‌که شورای مغان ماهیتاً یک گزینه انتخابی که خود بانی اصلی آن بود، بیشتر نداشت. از سوی دیگر خاندان نادر در آن نقشی به‌سان خاندان چنگیزی نداشتند و حتی نادر سعی کرد که این شورا و فراخوان را عمومی و مردمی جلوه دهد. از طرفی قوریلته‌ای مغولی بیشتر برای انتخاب ایلخان و حاکم

جدید بعدی بود اما همان‌گونه که در این مقاله نشان داده شده است شورای مغان تنها برای انتخاب فرمان‌روا نبود بلکه چندین شرط عمده و کلی در آن گنجانده شده بود. از سوی دیگر در قوریلتهای مغولی فردی از خاندان فعلی و چنگیزی به فرمان‌روایی منصوب می‌شد و حاکمیت به غیر از آن خاندان سپرده نمی‌شد، درحالی‌که چنین سازوکاری در شورای مغان دیده نمی‌شد. حال چرا عده‌ای آن را قوریلتهای نامیده‌اند، دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد. لذا گذشته از علاقه‌های نادر به امثال چنگیز و تیمور، باید تأکید کرد که به‌خاطر فقدان چنین سازوکارهایی در تاریخ ایران، شبیه‌ترین مورد ظاهری و شکلی به شورای مغان، همان قوریلتهای مغولی بود. احتمالاً نادر در دشت مغان تلاش کرده است تا سنت کسب قدرت و تصاحب سلطنت پیش از صفویه را مجدداً به نفع تصاحب حاکمیت خویش در قالب شورایی که شباهتی با قوریلتهای مغولی داشت، احیا کند.

بی‌شک یکی از اقدامات مهم و متفاوت نادر مجمع شورای مغان بود که ژان اوتر آن را گردهم‌آیی بزرگ تاریخی خوانده است (اوتر، ۱۳۵:۱۳۶۳). از زمان شکل‌گیری این شورا تاکنون درباره انگیزه و چرایی و دستاوردهای آن اظهارنظرهای فراوانی صورت گرفته است. اما به نظر هدف کانونی تشکیل شورای مغان نه تغییر سلطنت، بلکه کارکردهای مذهبی و اجتماعی آن بود که دست‌یابی به سلطنت را در حاشیه قرار داد. نادر از نظر نظامی، سیاسی و مقبولیت همگانی در دنیای سنتی که حق با غلبه‌گر بود، مشکلی برای طرح ادعای سلطنت نداشت که این تغییر از پیش حاصل شده بود. نوشته‌های مورخان نزدیک به عصر افشاری و یا مورخان افشاری و سیاحان حاضر در شورای مغان و یا معاصر نادر گواه و شاهدهی است بر اینکه شورای مغان نه برای تغییر سلطنت، بلکه برای اهداف مهم‌تر و وسیع‌تری برگزار شد، از جمله:

الف. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «دولت صفویه فی‌الحقیقه به خلع شدن شاه طهماسب ثانی (پس از شکست از عثمانی) منقرض گردید و زوال یافت ... درحال یک دو سه سال سلطنت بر عباس میرزای رضیع یا فطیم را نمی‌توان گفت مصداق و اثر خارجی بوده ... پس شایسته است که از این به بعد، طهماسب‌قلی خان را به اسم نادرشاه و ... سلطنت را سلطنت نادری دانسته و از این مفهوم اعراض و تغافل ننموده» (همان، ۱۰۳۴/۲). اعتمادالسلطنه مطلب را با تأکید خاصی بیان کرده است.

ب. براساس گزارش مروی، نادر در برابر استدلال‌های برادرش ابراهیم‌خان که تاریخ ایران را بازگو می‌کرد، وقتی به صفویان رسید تأکید نمود: «بعد از آن (صفویه)، محمود افغان آمده و دولت به آن منتقل شد» (مروی، ج ۴۵۲/۲). از این رو نادر حاکمیت صفویه را تمام‌شده تلقی کرده است. سقوط صفویه ربطی به نادر نداشت، پس او چرا باید متعهد به احیای آن باشد؟ هرچند عده ای توقع داشتند که او رستم‌وار حاکمیت را به صفویان واگذار نماید (مروی، ج ۴۴۹/۲). مروی از سکوت و عدم طرح نام صفویه و طهماسب در شورای مغان یاد کرده است: «چهارشنبه‌روز متصل بر این نحو مجالس طلاآیین مرتب نمود که شاید احدی در مقام مستی حرف پوچی بزند و خواهشی نسبت به سلسله صفویه اظهار نماید، میسر نشد و همه کس دم از اخلاص و ارادت صاحب‌قران می‌زد» (مروی، ج ۴۵۵/۲). بنابراین صفویه چنان به فراموشی سپرده شده بود که حتی در عالم مستی هم کسی از آن‌ها یاد نکرد.

ج. قزوینی مورخ طرفدار صفویه نیز می‌نویسد احدی از سرداران را یارای آن نشد که سخن از سلطنت شاه طهماسب و شاه عباس بر زبان آورد (قزوینی، ۱۵۰). علی‌رغم بهانه‌جویی این مورخ، ابراهام کرتی این ذکر نکردن را طبیعی می‌داند.

د. اوتر نیز در این مورد می‌نویسد بعضی با فرومایگی توقع داشتند که وی تاج را واگذار نماید (اوتر، ۱۳۶:۱۳۶). درحالی‌که نادر به سهولت می‌توانست، شاه شود و نیاز به نیرنگ نداشت، اما توقع داشت این انجمن بزرگ ملی، آن را به وی بسپارد (اوتر، ۱۳۵).

ه. اما مهم‌تر از همه نظر ابراهام کرتی از حاضران شورای مغان و گزارش‌نویس اصلی آن است. او حتماً با دیده یک ناظر وجستجوگر به آن پرداخته است، و گمان نمی‌رود کسی در بی‌طرفی وی شک کند. گزارش ابراهام کرتی که با جزئیات شورا را به تصویر کشانده به نام خاص و دودمان مشخصی مانند صفویه و طهماسب اشاره‌ای نکرده است که نشان از آن دارد که چندان نامی از آن‌ها در شورا برده نشد یا کسی از آن‌ها یاد نمی‌کرد (نک: ابراهام کرتی، سراسر متن). به‌راستی اگر شورای مغان به خاطر تغییر سلطنت بود، در آن راستا باید نام صفویه و طهماسب نقل محفل مغان می‌شد یا حداقل پرتکرارترین نام‌ها بودند که در آن صورت حتماً ابراهام کرتی به این کلمات کلیدی اشاره می‌کرد.

و. موضع‌گیری‌های نادر نیز در این میان اهمیت خاصی دارد. نادر در شورای مغان نه‌تنها

خود را میراث دار صفویان نخواند بلکه آن‌ها را طی یک محاکمه تاریخی به چالش کشاند و متهم و محکوم نمود. او به‌هیچ‌وجهی از وجوه سیاست صفویه و آرمان‌های آن، علاقه‌ای نداشت (استرآبادی، ۳۴۷-۳۴۸؛ ایضاً نک: نامه نادرشاه به سلطان محمود عثمانی؛ نوایی، ۱۳۶۸، ۲۸۱). همان‌گونه که گفته شد نادر سقوط صفویه را مربوط به گذشته و عامل آن را محمود می‌دانست که معنای آن، این است که دیگر صفویه‌ای وجود ندارد. بنابراین هدف ایجاد شورای مغان تغییر سلطنت نبود که از پیش حاصل شده بود، هرچند آن از دستاوردهای چندوجهی شورای مغان بود.

اما مهم اینکه بی‌تردید یکی از میراث‌های صفوی، در بخشی از قلمرو ایران (ایران به معنای وسیع کلمه آن) مذهب تشیع بود، اما در بخش‌های دیگر از جمله در مناطق مرزی ایران همچنان عموم مردم از اهل سنت بودند. حال مسئله این بود که نادر در قلمرو حکمرانی‌اش که تقریباً بیشتر فلات ایران را شامل می‌شد، نسبت به اهل سنت که در حیطه قلمرو او می‌زیستند چه رویه‌ای در پیش بگیرد. واقعیت این است که حکومت صفوی بیشتر در مرکز ایران صاحب قدرت و نفوذ بود و حاشیه‌نشینان فاقد حضور در حاکمیت صفوی بودند و به همان نسبت هم حاکمیت صفوی بر آن‌ها تسلط کمتری داشت. مهم اینکه در دوره نادر حاشیه‌نشینان پیشین که مخالفان بالقوه صفوی بودند، در متن حاکمیت نادر جای گرفتند که بیشتر آن‌ها اهل سنت بودند. مضاف بر اینکه نادر خود از حاشیه‌نشینان بود (در مورد مسقط الرأس نادر و محل نشوونمای وی، نک: استرآبادی، ۳۶-۳۷؛ مروی، ج ۱/ ۶). درواقع، فرماندهانی مانند نادر، محمود، اشرف، ملک محمود سیستانی از حاشیه‌نشینانی بودند که هیچ تعهد و الزامی نسبت به صفویه نداشتند. البته به این موضوع حاشیه‌نشینانی باید از منظر حاکمیت صفویه نگریست، نه اینکه امثال نادر خود را حاشیه‌نشین می‌شمردند، حتی برعکس، نادر با حساسیت خاصی خراسان را به مرکز حاکمیتش تبدیل کرد و تلاش‌های زیادی نمود تا به آن مرکزیت خاصی بخشد (پیتر آوری، ۷۱). از طرفی خراسانی که همسایه منطقه اولوس جغتای بود، برای نادر فرصت مغتنمی بود تا با الگوگیری از سرمشق تاریخی‌اش یعنی تیمور خود را وارث مسقط‌الرأس وی شمارد. بدین‌سان برای نادر خراسان مرکزیت خاصی داشت و بی‌شک پایتخت دولت نادر شهر مشهد و ذخیره‌سازی آن کلات بود.

نکته مهم اینکه قلمرو نادر در همین فلات ایران بسیار فراتر از صفویان بود؛ حاشیه‌نشینان پیشین اهل تسنن و گاهی خارج از قلمرو صفوی نه تنها بخشی از قلمرو وسیع نادری شدند، بلکه اهالی آن نیروهای زبده نادری بودند. واقعیت آنکه در عصر نادر حاشیه‌نشینان به متن آمدند و مورد توجه نادر قرار گرفتند (نک: استرآبادی، ۱۲۶-۱۲۷؛ مروی، ج ۱ / ۱۹۷؛ پطروشفسکی، ۲۸۳) همین موجب توسعه قلمرو نادری و چشم‌انداز وسیع‌تر آن می‌شد. از جمله افغانه ابدالی و ترکمن‌های سنی‌مذهب، پایه‌های قدرت و بخش اعظم سپاهیان نادر را تشکیل می‌دادند (قزوینی، ۱۳۶۷، ۱۵۰؛ هنوی، ۱۶۰). این قبل از شورای مغان حاصل شده بود. نادر درصدد بود تا بزرگان سنی افغان و دیگر اقوام را به خود جلب کند (پطروشفسکی، ۲۸۳). همچنین نادر از مردم مرزنشین و رقابت مذهبی میان سنیان و شیعیان آگاه بود (آوری، ۵۲). مضاف بر اینکه نادر به هیچ‌وجه رویه و سیاست مذهبی صفویه را نداشت چراکه قصد داشت بیشترین ساکنان فلات ایران و حتی فراتر از آن را با خود همراه سازد و در چشم‌انداز وسیعی که برای قلمرو خود متصور بود، نیازمند رویکرد متفاوت و ابتکارهای خاص بود تا توجه اکثریت فلات ایران و حتی ورای آن را به خود معطوف سازد. حال او برخلاف نگاه قهرآمیز و ناسازگارانه صفویه، درصدد سیاست مسالمت‌جویانه، سازگارانه و مؤثری بود تا به این اهداف و چشم‌انداز دست یابد. این موارد و چشم‌انداز آینده از موارد اصلی در تشکیل شورای مغان بود.

بدین ترتیب، نادر از نگاه ایدئولوژی‌گونه و تعصبات مذهبی صفویان فاصله گرفت و از اولویت و اهمیت منازعات مذهبی کاست (پطروشفسکی، ۲۸۳؛ لکه‌پارت، ۳۸۷). این موجب همبستگی بیشتر حاشیه‌نشینان فلات ایران و رانده‌شدگان دوره صفوی با حاکمیت افشاری می‌شد. جالب آنکه به‌رغم حاکمیت ناسازگانه مذهبی صفویه، در دوره نادر که تشیع و تسنن در حاکمیت و جامعه فعال بودند، نزاع و چالش مذهبی خاصی گزارش نشده است که نشان از سعه صدر و تعامل جامعه ایران (فلات ایران) داشت که هر دو در قالب حاکمیت افشاری حضوری ملموس و تا حدی متعادل داشتند و یکی از پتانسیل‌های حاکمیت و توفیق‌های نادر، همین اتحاد و کاهش نفرت بود (لکه‌پارت، ۳۸۷؛ آوری، همان، ۵۲). به نظر می‌رسد این وحدت تا حدی حداقل به‌صورت ذهنی در آستانه شورای مغان حاصل شده بود که نادر به‌سهولت قادر شد منویاتش را بیان کند. نادر به قلمروی می‌اندیشید که جمعیت تسنن و

تشیع آن برابری کند لذا باید راهکاری را تعریف می‌کرد. این موضوعی بود که نادر درصدد بود آن را در شورای مغان جامه عملی کند. گذشته از آن، مسئله طولانی و پیچیده مناسبات با عثمانی به ورطه دیگری می‌افتاد، حداقل آنکه عثمانی از دستاویزهای تبلیغی خلع می‌شد و در موضعی متفاوت از برتری عصر صفویه قرار می‌گرفت. درواقع چشم‌انداز توسعه قلمرو نادر از دلایل اصلی برگزاری آن بود. با این رویکرد نادر بیشتر علاقه‌مند «وحدت» بود تا در صورت لزوم و موقعیت دست وی در «توسعه‌طلبی» بیشتر باز باشد (لکه‌هارت، ۳۸۷؛ پطروشفسکی، ۲۸۳؛ هنوی، ۱۵۷). او با این سیاست، می‌توانست سایر مناطق اهل سنت خارج از فلات ایران را هدف توسعه‌طلبی خود قرار دهد و این امر او را در قبال عثمانی در موضع بهتری قرار می‌داد (لکه‌هارت، ۱۳۳۱: ۳۵۰). همان‌گونه که محقق نیز به‌درستی این رویکرد را سیاست بُردبُرد خوانده است (ابراهیمی، ۱۳۹۸: ۱۴).

مجموعه این عوامل موجب شد تا نادر شورای مغان را تشکیل دهد که یک مورد از اهداف چندگانه آن اعلام ختم رسمی سلطنت صفویه بود نه حتی تصمیم‌گیری درباره آن. از آنجاکه ختم عملی حاکمیت صفویه از پیش حاصل شده بود و به‌هیچ‌وجه نیازی به تشکیل شورا نبود. آیا تاکنون در تاریخ ایران برای سقوط و ظهور سلسله‌ای، شورایی تشکیل شده بود؟! ماهیت موارد مطرح در شورای مغان نمی‌توانست برای تغییر سلطنت باشد. بلکه مواردی مهم‌تر و پیشنهادهایی مشوقانه و مصالحه‌آمیز و مربوط به حال و آینده برای مقطع دیگری و منطقه‌ای بسیار وسیع‌تر بود.

نادر بی‌شک درباره اتحاد مذهبی جدی و مصمم بود. او دریافت که ایران تحت تسلط او بسیار وسیع‌تر از دوره صفویه است و خواهد شد چراکه هدف وی توسعه قلمرو بود. درواقع او نیک می‌دانست که قدرت و نفوذ صفویه از ایران مرکزی به سمت حاشیه کمتر می‌گردد، به‌گونه‌ای که در مناطق حاشیه‌ای و مرزهای طبیعی فلات ایران فاقد هرگونه قدرتی بودند. لذا اساس و پایه شورای مغان نه‌تنها حفظ قلمرو فعلی بلکه توسعه آن تا مرزهای فلات و خارج از آن بود نه تغییر سلطنت که مدت‌ها پیش رخ داده بود و تا حد زیادی ربطی به نادر هم نداشت. موضوع مهم موردنظر نادر در شورای مغان وحدت مذهبی و مناسبات مذهبی و سیاسی ناشی از آن بود که برای نادر و جامعه تابع او به شکل دوگانه تشیع و تسنن و

مناسبات با عثمانی و سایر مناطق همجوار اهمیت داشت. این موارد پایه‌های اصلی و زمینه‌ساز شورای مغان بود.

۳. ارزیابی‌ها از شورای مغان: صحنه‌سازی یا واقعیات

مورخان و معاصران عصر نادری اظهارنظرهای متفاوتی نسبت به شورای مغان نموده‌اند. از جمله:

۱. مورخان عصر نادری چون استرآبادی و مستوفی آن را به‌عنوان یک واقعه رسمی که نادر با صداقت آن را مطرح کرد، آورده‌اند (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۳۴۶، همان، ۱۳۶۶: ۳۶۸؛ مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۶۵). مروی نیز علی‌رغم خیال‌پردازی‌هایی، تقریباً چنین نظری دارد و در نهایت گفته‌های نادر را متقاعدکننده یافته است (مروی، ۱۳۶۴: ج ۲/۴۴۶).

۲. مورخان طرفدار صفوی به‌ویژه ایرانیان مهاجر و مقیم هند مانند مرعشی، حزین و قزوینی شورای مغان را کاملاً مردود، تحکمانه و حيله‌گرانه شمرده‌اند. از جمله قزوینی آن را سومین حيله نادر شمرده است (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۰؛ مرعشی، ۱۳۶۲: ۸۳؛ حزین، ۱۳۳۲: ۱۱۸). طهرانی مورخ رازی‌تبار و زائیده هند نیز در زمره طرفداران صفویه، شورای مغان را صحنه‌سازی دانسته و تمثیل معروف شیر، گرگ و روباه را درباره آن آورده است (طهرانی، ۴۳-۴۵).

۳. افراد مستقلی مانند آبراهام کرتی به‌عنوان یک مدعو و گزارشگر بیشتر بر نقش محوری نادر، مرعوبی مدعوین، سردرگمی آن‌ها و بی‌تفاوتی سرداران و فرماندهان، تأکید کرده است (آبراهام کرتی، ۱۳۹۹: ۷۵).

در مجموع نظر هرکدام از موافقان و مخالفان شورای مغان تا حدی درست بوده است، چراکه هرکدام به یک جنبه شورای مغان توجه کرده‌اند. باید اذعان کرد شورای مغان ترکیبی از صحنه‌های «جدی» و «نمایشی» بود. از جمله موضوع اتحاد مذهبی و افزایش سطح آستانه تحمل مذهبی، مناسبات با عثمانی و... بسیار جدی بود. اما بخش نمایشی شورای مغان مسئله طرح «تغییر سلطنت صفویان» بود که بیشتر طنزآمیز و همان بخش نمایشی ماجراست. در شورای مغان تعیین تکلیف سلطنت و واگذاری آن به طهماسب یا فرزندش

تعارفی رندانه بود. قبلاً نیز گفته شد، کرتی که با جزئی‌نگری به شورا پرداخته، اشاره‌ای به صفویه و طهماسب نکرده است (نک: آبراهام کرتی، سراسر متن؛ همچنین نک: بخش‌های پیشین مقاله). در همان حال نادر برای سروسامان دادن به موضع‌گیری حاضران و زهرچشم‌گیری، میرزا ابوالحسن ملاباشی و امیرانی چند را سیاست و تنبیه نمود (مروی، ج ۴۵۵/۲؛ مرعشی، همان، ۸۳). از سویی برخی از هواخواهان نادر مانند باباخان چاپوشی و بابا کریم که در قبال انکار ساختگی نادر در پذیرش سلطنت، مصر بودند کار را به تهدید خودکشی کشاندند تا نادر را متقاعد به پذیرش سلطنت نمایند (نک: مروی، همان، ۴۵۵/۲) که البته لزومی نداشت. لذا جز یک دو مورد طنز شاعرانه و صداهای ناشنوده ملاباشی، از صفویه یادی نشد (مروی، ۴۵۷/۲، ۴۵۷). شرایط مذهبی نادر در شورای مغان و حتی تعقیب آن، مخالفت خاصی را در ایران برنینگخت و اغلب شورش‌های بعدی منشأ مالیاتی داشت (پطروشفسکی، ۲۹۱، آرونوا؛ اشرفیان، ۱۳۵۶، ۱۶۵).

حال پرسش دیگر آن است که ادعای میرزا ابوالحسن ملاباشی که گفت همه برای سلسله صفویه هستند و تغییر سلطنت شگون ندارد (مروی، ج ۴۵۵/۲) تا چه حد درست و منعکس‌کننده نظر حاضران شورای مغان بود؟ به نظر می‌رسد ادعای ملاباشی با توجه به گذر ایام از سقوط صفوی تا برپایی شورای مغان و وضعیت فعلی با واقعیت مطابقت نداشت و نشان از عدم درک درست اوضاع بود. چراکه به‌جز ملاباشی، روحانیون بسیاری در شورای مغان جزء مدعوین و حاضران بودند که از تغییر سلطنت و سایر منویات نادر حمایت کردند. از جمله میرزا محمدرحیم، شیخ‌الاسلام اصفهان بود که در برابر پاره‌ای از اعتراضاتی که گفتند نادر فرزند پوستین‌دوز است و شاهزاده و از خانواده اصیل نیست، جواب گفت که چرا سخن بیهوده نامعقول می‌گویید، پادشاهی و بزرگی را خدا تعیین می‌کند و پیامبران، امامان و خلفا صاحب حرفه و شغل بوده‌اند. (محمدهاشم آصف، ۱۳۵۲، ۲۰۳). گذشته از او، علمای بلندپایه‌ای مانند میرزا ابوالقاسم کاشی، میرزا علی‌اکبر ملاباشی و میرزا زکی (استرآبادی، ۳۵۵) قوام‌الدین محمد قزوینی (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۲۴۹) در مغان حاضر و موافق بودند. همین قزوینی ماده تاریخ مشهور جلوس «الخیر فی ما وقع» را ساخت (استرآبادی، ۱۳۴۱، ۲۷۲). میرزا زکی، تاج را بر سر نادر گذاشت و میرزا عسکر قزوینی دعای جلوس را خواند (آبراهام، همان، ۱۴۲). از دیگر علمای حاضر سید عبدالله شوشتری بود (شوشتری، همان، ۱۱۲). میرزا

ابوالقاسم از علمای بزرگ کاشان حضور داشت که سابقه آشنایی او با نادر به سال‌ها پیش باز می‌گشت (غفاری کاشانی، ۱۳۶۳: ۳۹۵).

۴. شورای مغان: حضور مردم، تعهدات و ایرادات

یک وجهه مهم دیگر شورای مغان حضور مردم هرچند صوری، اما از جهات گوناگون حائز اهمیت بود. نفس دعوت و حضور کثیری از مردم، واقعه‌ای بی‌سابقه بود. درحقیقت دعوت شدگان طیف وسیعی از اقشار و گروه‌های مختلف بودند که تنها می‌توان آن‌ها را تحت نام «مردم» و نه طبقه خاصی گنجانند. کلمه و اصطلاح «مردم» در اینجا مصداق دارد چرا که دعوت‌شدگان را جز ذیل عنوان مردم نمی‌توان در ذیل گروهی خاص صورت‌بندی کرد (نک: سطور بعدی). همچنین مورخان افشاری از جمله استرآبادی که منشی نامه‌های شورای مغان بود به‌صراحت از مدعوین تحت عنوان اهالی ایران یاد می‌کند که حداقل این است که مدعوین از طبقه خاصی نبودند و اصطلاح اهالی ایران یا «جمهور انام و كافة خاص و عام ایران» را به کار برده است که مرادی جز مردم از آن متصور نیست (استرآبادی، ۱۳۶۸: ۴۷۵).

بیشتر مدعوین صرف‌نظر از حدس و گمان نمی‌دانستند برای چه امری دعوت شده‌اند و فلسفه اصلی این اجتماع چیست. آبراهام کرتی به این نکته در دعوت از خان ایروان اشاره می‌کند: «خلیفه، اشراف، کلانتر، ملیک‌ها، و تعدادی از کدخدایان را بردار، فوری به دشت مغان بیا، زیرا من در نظر دارم که صورت‌مجلسی ترتیب دهم و می‌خواهم با همه شما مشورت نمایم» (آبراهام کرتی، ۷۵). او سپس می‌نویسد: «ما کاملاً در شگفتی و سردرگمی به سر می‌بردیم و نمی‌دانستیم چرا برای رفتن به آنجا فراخوانده شدیم، برخی می‌گفتند که برنامه منصوب کردن شاه جدید را بر تخت داشت، دیگران می‌گفتند که او می‌خواست بر تخت صعود نماید» (همان، ۷۵). مدعوین از مناطق مختلف بودند. مثلاً از شوشتر و دزفول ۵۳ نفر دعوت داشتند (شوشتری، ۱۳۴۸: ۹۴).

حاضران از بزرگان، خوانین، فرماندهان، اهالی شرع، معروفین منطقه‌ای و شهری، حاکمان مناطق و دیوان‌سالارانی مانند میرزاها، وکلا، وزرا و مستوفیان، ارباب مناصب، کدخدایان و ... بودند (آبراهام کرتی، ۱۳۹۹: ۹۶-۹۸؛ مستوفی، ۱۶۵). شماره مدعوین را

صرف‌نظر از اردوی نادر، ۲۰۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند (مستوفی، همان، ۱۶۵). کرتی نحوه ملاقات مدعوین را با نادر این‌گونه بیان می‌کند: هر روز نادر از اندرونی به دیوان‌خانه می‌آمد و چاوشش دعا بر جای می‌آورد و همه به‌ترتیب از برابر او عبور می‌کردند و تعظیم می‌نمودند با خموشی او را درود می‌گفتند و عقب می‌رفتند (کرتی، ۹۴، ۱۰۷).

بیشتر مدعوین و مهمانان سیاهی‌لشکر بودند که نسبت به روند کار نظر خاصی نداشتند و تا حدی از میزبان واهمه داشتند نه اینکه میزبان وحشتناک باشد بلکه تاکنون چنین سازوکار و تجربه‌ای نکرده بودند و چنین اجتماعی برای آن‌ها تازگی داشت. بخشی از تمثیل پهرانی به مواضع مدعوین برمی‌گردد که در صورت مطابقت‌انگاری، نادر شیر تمثیل، مخالفان گرج و نقش مردم نیز معلوم است. باین‌حال نادر و صحنه‌گردانان کوشش کردند تا حاضران رابه‌سمت مطلوب خود هدایت کنند. هرچند صاحب‌اختیار مدعوین بیشتر خوانین بودند (کرتی، ۱۰۹). البته نادر حرمت خاصی در حق مدعوین به کار گرفت و از آن‌ها پذیرایی شاهانه نمود و به آن‌ها خلعت و هزینه سفر داد و در مهمان‌نوازی قصور نورزید و رسم میزبانی را به جای آورد (همان، ۱۱۰، ۱۲۳). این حداقل در دنیای سنتی تاریخ ما بی‌نظیر بود. هنوی نیز می‌نویسد که نادر سخاوت‌مندانه و به‌خوبی از مدعوین پذیرایی کرد و با آن‌ها با ادب و احترام رفتار نمود (هنوی، ۱۵۹).

مشاوران نادر، نمایندگان هر منطقه را خطاب قرار دادند که نادر قصد استراحت دارد، شما با مشورت، کسی را برای سلطنت برگزینید و اطلاع دهید (کرتی، ۱۱۵-۱۱۶؛ استرآبادی، ۳۴۸-۳۵۰). بنابراین پاسخ طبیعی این بود که سلطنت از آن نادر است. حال نادر که علی‌الظاهر رغبتی برای سلطنت نداشت، پذیرش آن را مشروط به وثیقه‌نامه پیشنهادی کرد که طیفی از تقاضای نادر را از تغییر سلطنت تا تغییر و تحول در رویه مذهبی و مسائل مربوط با مناسبات داخلی و خارجی را دربرمی‌گرفت (نک: استرآبادی، ۳۴۸-۳۵۱؛ کرتی، ۱۱۷).

نکته مهم این است که نادر حاکمیت را از آن خود کرد که با توجه به همان دنیای سنتی کسب قدرت، امری معمول بود و مردم نیز با آن مشکلی نداشتند. در طول تاریخ «الحق لمن غلب» بود، مردم در ظهور و سقوط حاکمیت‌ها نقش ایفا نمی‌کردند و بیشتر موضعی خشی

داشتند. اما مهم این است که نادر به همین سکوت و رضایت رعیت رضا نمی‌دهد بلکه درصدد اخذ تعهد از مردم مبنی بر قبول شروط مذهبی نادر، تعهد به او و خاندانش، عدم حمایت از دیگران و از جمله صفویان و ... بود (نک: کرتی، ۱۱۶؛ استرآبادی، ۳۴۸؛ مروی، ۲/ ۴۵۳؛ هنوی، ۱۵۶-۱۵۷). دو نکته در این میان اهمیت دارد، اول آنکه نادر این تقاضا و اخذ تعهد را با استناد به تاریخ برپایه استدلال‌هایی بیان داشت. از طرفی این شروط چنان به هم پیوستگی داشتند که تفکیک آن امکان نداشت. این از هوشیاری نادر بود که نه تنها حاکمیت را از آن خود کرد، بلکه از مردم هم تعهد گرفت، حال چنین است «باید محضرنامه درست نموده» (مروی، ۲/ ۴۵۶؛ استرآبادی، ۳۴۹-۳۵۰). مدت‌زمانی صرف محضرنامه شد، بارها اصلاح گردید، و همگان طی سه روز بر آن مهر تأیید زدند (کرتی، ۱۲۰-۱۲۱). به‌رحال اهمیت این موارد را هرچند اجباری، ساختگی و صحنه‌سازی هم باشند، در بازه زمانی و فضای عصر نباید دست‌کم گرفت. از این‌رو، هنوی عهدنامه را اقدامی سیاست‌مدارانه شمرد (هنوی، ۱۶۵).

اما به‌راستی صرف‌نظر از نوع مشورت و تأثیرگذاری مدعوین، حتی اگر آن‌ها علاقه به خاندان صفوی داشتند، قادر به بیان آن نبودند و ساده‌انگارانه خواهد بود که آن‌ها تعارف نادر را جدی بینگارند (مستوفی، ۱۶۵-۱۶۶). در شورای مغان اغلب بر مدعوین ترس و واهمه غالب بود و همگان حتی در نشست و برخاست محتاط بودند (آبراهام، ۱۰۹) که جز سطوت نادری (کرتی، ۱۱۰؛ شوشتری، ۱۳۶۳: ۱۱۲)، حاصل بی‌تجربگی آن‌ها بود که تاکنون در جمعی حتی به مراتب کوچک‌تر از آن، جز در همان خانواده، محله، ایل و تبار، شرکت نکرده بودند و هیچ تجربه‌ای در تاریخ ایران از آن حمایت نمی‌کرد.

نادر براساس محضرنامه از مدعوین تعهد گرفت. حال این تعهد چه دستاوردهایی برای طرفین می‌توانست داشته داشت؟ بی‌شک نفس تعهد به‌صورت طبیعی تعهد طرف مقابل را دربردارد. فرض آن است که حاضران بر تعهد خود وفادار خواهند ماند و همین ناخودآگاه حاکمیت را ملزم به تعهداتی ولو نانوشته می‌کرد. این می‌توانست یکی از دستاوردهای اجتماعی شورای مغان باشد، چراکه تعهد از مردم، نوعی مسؤلیت‌پذیری آن‌ها را هرچند در مواضع‌ای یک‌طرفه، در پی داشت و چنانچه تداوم و تکرار می‌یافت، نوعی ممارست در مشارکت سیاسی و اجتماعی بود. همین امر که از مردم خنثی که تاکنون در امور سیاسی

مدخلیتی نداشتند، اخذ تعهد شد، یعنی آن‌ها را از آن وضعیت بی‌تفاوتی خارج و نسبت به حاکم و حکومت جدید متعهد و مسؤول می‌گرداند. از این‌رو شورای مغان می‌توانست بانی دستاوردهایی چون اتحاد میان مردم و حاکمیت یا حداقل منشأ مشارکت‌هایی بعدی شود. مردم ناباورانه در دنیای سنتی مورد توجه قرار گرفتند. این تعارف زبانی، حرمت‌گذاری ظاهری و اجازه‌گیری مجازی از مردم اهمیت داشت و می‌توانست اساس پاره‌ای از تغییرات و تحولات سیاسی و اجتماعی گردد؛ اما این امر تداوم نیافت. به‌خصوص از پشتوانه نظری و عملی در سنت سیاسی رایج برخوردار نبود.

اما مهم آنکه در شورای مغان ایرادات و انتقادات زیادی متوجه مردم است، به‌هرحال نادر راهی نو در پیش پای آن‌ها نهاد، اما مدعویین شورای مغان پس از بازگشت آن را فراموش کردند و نتوانستند با تبلیغ و تأثیرپذیری از این واقعه، آن را به شکل مؤثری در جامعه مطرح و به یک مطالبه پایدار و سنت تبدیل نمایند. جالب است که با وجود حضور خیل عظیمی از مردم در شورای مغان، این رخداد در ادبیات سیاسی و فکری جایگاهی کسب نکرد. اغلب مدعویین شورای مغان کم‌وبیش برخوردار از سواد و دانش بودند تا آنجایی که جستجو شد کسی یا کسانی از این مدعویین یادداشتی یا نوشته‌ای یا خاطره‌ای از شورای مغان قلمی نکرد. حال چنانچه این خیل کثیر با آبراهام کرتی غیرایرانی و حتی غیرارمنستانی، مقایسه شود، تفاوت بسیار آشکار و حیرت‌انگیز است. با وجود اینکه آبراهام کرتی در شورای مغان از نظر زبانی، دینی و اجتماعی غریب و ناآشنا بود، مهم‌ترین و مفصل‌ترین خاطرات را درباره شورای مغان نوشته است (نک: کرتی، همان). درحالی‌که خیل کثیری از ایرانیان مدعو کوچک‌ترین یادداشت یا خاطراتی از آن را ننوشتند. گذشته از آن‌ها، مورخان افشاری نیز چندان علاقه‌ای به شرح و بسط ملموس شورای مغان نداشتند. استرآبادی که خود از منشیان دعوت‌نامه‌ها بود به‌اختصار مطالبی را جمع‌بندی کرده است (استرآبادی، ۳۴۶). مروی هم بیشتر به قصه‌گویی تمایل دارد (مروی، ج ۲/ ۴۴۹). امثال حزین، قزوینی و مرعشی که از اساس با شورای مغان مخالف و قهر بوده‌اند. شوشتری که از حضور ۵۳ نفر از اهالی دزفول و شوشتر در شورای مغان یاد می‌کند، در چند سطر با سرعت و ابهام مطلب را خاتمه داده است (شوشتری، همان، ۹۴).

مهم اینکه مورخان بعدی نیز به آن توجه چندانی نکردند. مورخان زندیه مانند غفاری کاشانی و موسوی‌نامی با یک مقدمه کوتاهی وارد نبردهای چندگانه و ظهور کریم خان زند شدند واز نادر نیز به سرعت گذشته‌اند و هر دو مورخ شرح‌حال وی را به *جهانگشای نادری* ارجاع داده‌اند (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ۳۴؛ نامی، ۱۳۶۳، ۸) و از شورای مغان و یا حتی صفویه یادی نکرده‌اند. مورخان عصر قاجار از جمله رضاقلی‌خان هدایت با اختصار و سردی خاصی از شورای مغان یاد کرده که گویی علاقه‌ای به بازگویی آن ندارد (هدایت، ۱۳۸۰، ج ۱۳/ ۷۰۰۲-۷۰۰۳). اعتمادالسلطنه شورای مغان را به اختصار و تکرار موارد تعهد و شروط نقل کرده است و از رویکرد جمعی‌مشورتی آن، که متضمن حداقل تعارفی به مردم بود، یادی نکرده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۱۶/۲).

۵. مخاطبان شورای مغان

شورای مغان مخاطبان داخلی و خارجی اعم از حکومت عثمانی و مناطق همجوار و از جمله تعیین تکلیف مذهب و مناسبات با اتباع داخلی و حکومت عثمانی را دربرداشت. از این منظر شورای مغان دو وجه کلی و سه مخاطب عمده داشت. اول اینکه از وجه تاریخی، شاه اسماعیل را محکوم کرد که برای سلطنت دنیوی، میان امت شکاف و اختلاف انداخت (نک: استرآبادی، ۳۴۹؛ کرتی، ۱۱۷-۱۱۸)، لذا خواهان اتحاد و دوری از تفرقه بود. براساس نوشته استرآبادی، نادر همچنان در مواضعی دیگر حملات خود را علیه رفتار و عملکرد صفویان مورد تأکید قرار داد، از جمله در شورای مغان طی حکمی با این مضمون به تمام ممالک محروسه از دربند تا پیشاور صادر گردانید: چون شاه اسماعیل صفوی بنابر اغراض نفسانی در میان اهل اسلام قدح زنا دوبرهمزنی نموده بنای سب و رفض گذاشته، و با آن وسیله احداث بغض عظیم بین‌المسلمین کرده و لوای نفاق و نزاع برافراشت... لهدا در شورای کبرای صحرای مغان که مردم پیشنهاد شاهی به ما کردند بایشان تکلیف شد تا دست از سب و رفض بردارند...» (استرآبادی، ۴۷۵). درواقع نادر مکرر شاه اسماعیل را به خاطر اشاعه سب و رفض تقبیح و محکوم کرد (همان، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۲۸).

دوم، وجه مخاطبین شورای مغان است. نادر سه مخاطب عمده در شورای مغان داشت. اول قلمرو عثمانی و دنیای تسنن بود که می‌خواست آنان ندای وحدت‌طلبانه وی را بشنوند.

در این میان، حضور سفیر عثمانی علی پاشا در شورای مغان و در چادر نزدیک به خیمه سلطانی نشان‌دهنده اهمیت آن است (کرتی، ۱۰۸۹؛ ۱۱۰-۱۱۰؛ استرآبادی، ۳۴۷-۳۴۸) تا علی‌پاشا، نکات را بشنود و به عثمانی منتقل کند. دوم شیعیان ایران بود که به آن‌ها یادآوری نمود که دوره افراط تعصب مذهبی به سر آمده است، باید در راه وحدت گام بردارند و سیاست و رفتار مذهبی صفویان را فراموش نمایند و اما مذهب تشیع به‌عنوان فقه جعفری همچنان به قوت خود باقی است. از این‌رو نادر سیاست مذهبی‌اش را در راستای قلمرو وسیعش و به‌خصوص چشم‌انداز بعدی آن تعریف می‌کرد. اما به نظر می‌رسد نادر ضمن علاقه به تشیع دو نکته را هم مورد ملاحظه قرار می‌داد: نخست اتحاد مذهبی در دنیای اسلام که نشان از دل‌بستگی به هر دو فرقه تشیع و تسنن بود؛ دیگر اینکه طرد مواردی مانند لعن، توهین و... که اتحاد موردنظر را در معرض خطر قرار می‌داد. لذا برخلاف مدعیانی چند، نادر درصدد نبود تا مذهب تشیع را تنزل دهد (جعفری، ۱۳۹۴، ۴۰)، بلکه شرایط اقتضا داشت تا به یک نقطه «تعادل» برسد. از سویی تعصبات افراطی مذهبی صفویه، عده‌ای زیاد حتی از شیعیان و جریان‌های صوفیه را به تنگ آورده بود (محمدهاشم آصف، ۱۳۵۲، ۱۱۷-۱۱۸؛ نک: لکه‌پارت، ۱۳۴۴، ۸۰)؛ سوم سنیان ایران که با توجه به سپاهیان نادر و قلمرو وسیع‌ترش نسبت به صوفیه و از جمله تسلط بر مناطق حاشیه‌ای و همچنین چشم‌انداز وسیع‌تری که در تصور داشت حداقل از جمعیتی تقریباً برابر با شیعیان برخوردار بودند و در سپاه نادر نیز اهمیت خاصی داشتند. نادر می‌خواست به این بخش از اتباع و سپاهیان اطمینان خاطر دهد که پاس حرمت مذهبی آن‌ها لحاظ خواهد شد. مخصوصاً بخش عمده‌ای از سپاهیان نادر که از افاغنه، ازبکان و ترکمانان سنی‌مذهب بود (نک: صفحات پیشین). نادر درصدد بود تا میان اتباع سنی و شیعه تعادلی ایجاد نماید. او به همین مناسبت در سال ۱۱۴۹ ق. دستورالعملی پس از شورای مغان در آن راستا صادر کرد (فریزر، ۱۳۶۳: ۸۴-۸۵؛ هنوی، ۱۶۱-۱۶۲).

نکته بااهمیت اینکه این وجه از رویکرد شورای مغان حداقل به شکل رسمی در دوره قاجار نیز مورد تأکید و توجه قرار گرفت. اعتمادالسلطنه در *المآثر والآثار* که بیشتر منعکس‌کننده سیاست دوره ناصری است به صراحت از وحدت مذاهب اسلامی و اظهار اتحاد با اهل سنت و مخالفت با هرگونه دشمنی کینه‌توزانه یاد می‌کند. او می‌نویسد اختلاف

شیعه با اهل سنت از قدیم دستاویز جهال فریقین جهت شرارت شق عصای امت شده است. اما پادشاه اسلام‌پناه (ناصرالدین شاه) سورت این شجار بشکست و ریشه این نثار برکند، اینک مذهب جعفری، حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی که بمثابه اخوه خمس‌اند و از صلب مبارک اسلام با یکدیگر در کمال الفت و التیام در می‌آمیزند و ارتباط و اختلاط می‌ورزند.

ما پنج برادری که از یک پشتیم / در پنجه روزگار پنج انگشتیم.

چون فرد شویم در نظرها علمیم / چون جمع شویم بر دهن‌ها مشتیم» (اعتمادالسلطنه، ۱۴۶/۱-۱۴۷، ۱۷۸).

چنان‌چه نوشته اعتمادالسلطنه با فرمان نادر مقایسه شود، گویی این خلاصه و چکیده همان است.

نتیجه‌گیری

موقعیت جغرافیایی زادگاه نادر، پایگاه اجتماعی، مناسبات متعدد و مقطع تاریخی ظهورش، او را مجاب کرد تا در روند تداوم قدرت‌گیری و حکومت‌داری، رویه و رویکردی متفاوت با سلسله صفوی در پیش گیرد. نادر مناسبات داخلی وسیع و مؤثری با مردمان مناطق مختلف، اقوام و قبایل و نیروهای مؤثر در خراسان و سایر مناطق به‌خصوص حاشیه‌های ایران ایجاد کرده بود و نسبت به آنان تعهداتی داشت و آنان نیز به وی متعهد بودند. لذا قادر نبود سیاست به‌خصوص مذهبی صفویان را در پیش گیرد که هسته اصلی آن نادیده‌انگاری مذهب ساکنان بخشی از فلات ایران و مناطق مرزی بود. نادر با تکیه بر عناصر مختلفی به قدرت رسیده بود که باید پاس حرمت و موقعیت آنان را در حاکمیت خود لحاظ می‌کرد، لذا او دست به اتخاذ رویه‌ای زد که همگان را خرسند و راضی نگه دارد و در همان حال، میان آنان پیوند و تعادلی ایجاد کند. او برای نیل به این اهداف، دست به تشکیل شورای مغان زد که در آن موارد متعددی را در قالب یک بسته به‌هم‌پیوسته و درهم‌تنیده ارائه نمود و با دعوتی که از تعداد زیادی از مردم مناطق مختلف به عمل آورد، آن‌ها را مجاب به تأیید و تعهد در قبال آن کرد. صرف‌نظر از توفیق و یا عدم توفیق آن، این نوع رویکرد مشورت‌طلبی از مردم در طول تاریخ ایران بی‌سابقه بود.

منابع

کتاب‌ها

- آبراهام کرتی (۱۳۹۹)، *تاریخ من و نادر، شاه ایران*، ترجمه متن اصلی جورج بورنوتیان، ترجمه فارسی فاطمه اروجی، تهران، طهوری.
- آرونوا، م. اشرفیان، ز (۱۳۵۶)، *دولت نادر شاه افشار*، ترجمه حمید امین، تهران، شبگیر.
- آوری، پیتر (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران کمبریج (دوره افشار، زند و قاجار)*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران، جامی.
- استر آبادی، میرزامهدی خان (۱۳۶۸)، *جهانگشای نادری*، به اهتمام محمد اقبال، تهران: دنیای کتاب.
- استرآبادی، میرزامهدی (۱۳۶۶)، *دره نادری*، به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران، علمی و فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.
- اعتمادالسلطنه (۱۳۴۷)، *چهل سال تاریخ ایران (مآثر و الآثار)*، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران، اساطیر.
- اکسورثی، مایکل (۱۳۸۸)، *ایران در عصر نادر*، ترجمه سید امیر نیاکویی و صادق زیباکلام، تهران، روزنه.
- اوتر، ژان (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه دکتر علی اقبالی، تهران، علمی.
- پتروشفس. کی (۱۳۸۱)، «*نادر شاه*»، *ایران در زمان نادر شاه*، مینورسکی، پتروشفسکی، لکه‌هارت و دیگران، ترجمه رشید یاسمی، گردآوری علی‌اصغر عبدالمهی، تهران، دنیای کتاب.
- حزین لاهیجی، محمدعلی (۱۳۳۲)، *تاریخ حزین*، اصفهان، کتابفروشی تأیید.
- حسینی فسایی، میرزاحسن (۱۳۷۸)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران، امیرکبیر.

- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۹۵)، *تاریخ ایران در دوره قاجار*، تهران، سمت.
- سلطان هاشم میرزا (۱۳۷۹)، *زبور آل داود*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، میراث مکتوب.
- طهرانی، محمدشفیع (۱۳۶۹)، *تاریخ نادرشاهی*، به کوشش رضا شعبانی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- طهرانی، محمدشفیع (۱۳۸۳)، *مرآت واردات*، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران، میراث مکتوب.
- شوشتری، سید عبدالله (۱۳۴۸)، *مقدمه سید محمد جزائری*، تهران، حیدری.
- شوشتری، عبداللطیف (۱۳۶۳)، *تحفه العالم*، تهران، طهوری.
- غفاری، ابو الحسن (۱۳۶۹)، *گلشن مراد*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، زرین.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷)، *فوائد الصفویه*، تصحیح مریم میراحمدی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۴۴)، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- لکه‌پارت، لارنس (۱۳۳۱)، *نادرشاه*، ترجمه و اقتباس مشفق همدانی، تهران، شرق.
- محمدهاشم، آصف، رستم‌الحکما (۱۳۵۲)، *رستم‌التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران، امیرکبیر.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلی (۱۳۶۲)، *مجمع‌التواریخ*، تصحیح عباس اقبال، تهران، سنایی.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴)، *عالم‌آرای نادری*، تصحیح، محمدمبین ریاحی، تهران، زوار.
- مستوفی، محمدحسین (۱۳۷۵)، *زبدۀ‌التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی، تهران، موقوفات افشار.
- نامی موسوی اصفهانی (۱۳۶۳)، *تاریخ گیتی‌گشا*، مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- نوایی، عبدالحسین (۱۳۶۸)، *نادر شاه و بازماندگانش (نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی و اداری)*، تهران، بی‌نا.

- هدایت، رضاقلی خان (۱۳۸۰)، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، تصحیح کیانفر، تهران، اساطیر.
- هنوی، جونس (۱۳۷۷)، *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

مقالات

- ابراهیمی، سیده فهیمه، «خراسان در تلاطم روابط سیاسی ایران و خانات ماوراءالنهر از میانه دوره صفوی تا پایان افشاریه، ۱۵۹۹م/۱۰۰۷ق - ۱۷۵۳م/۱۱۶۷ق»، *تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام*، دانشگاه تبریز، ش ۱۹، ۱۳۹۸.
- اروچی، فاطمه؛ پروان، بیژن، «پژوهشی در دین و سیاست مذهبی نادر»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ش ۲۳، ۱۳۹۷.
- جعفری، علی‌اکبر؛ شعبانی مقدم، عادل، «زمینه‌های اجتماعی و جریان‌شناسی مشروعیت‌یابی نادر»، *پژوهش‌های تاریخی*، دانشگاه اصفهان، ش ۲، ۱۳۹۴.
- شعبانی، رضا، «سیاست مذهبی نادرشاه افشار»، *وحید*، ش ۹، ۱۳۴۹.
- عبدی، زهرا، «رویکرد دینی نادر شاه و تأثیر آن بر شیعیان و عالمان شیعی»، *پژوهش‌نامه شیعه‌شناسی*، ش ۵۲، ۱۳۹۴.